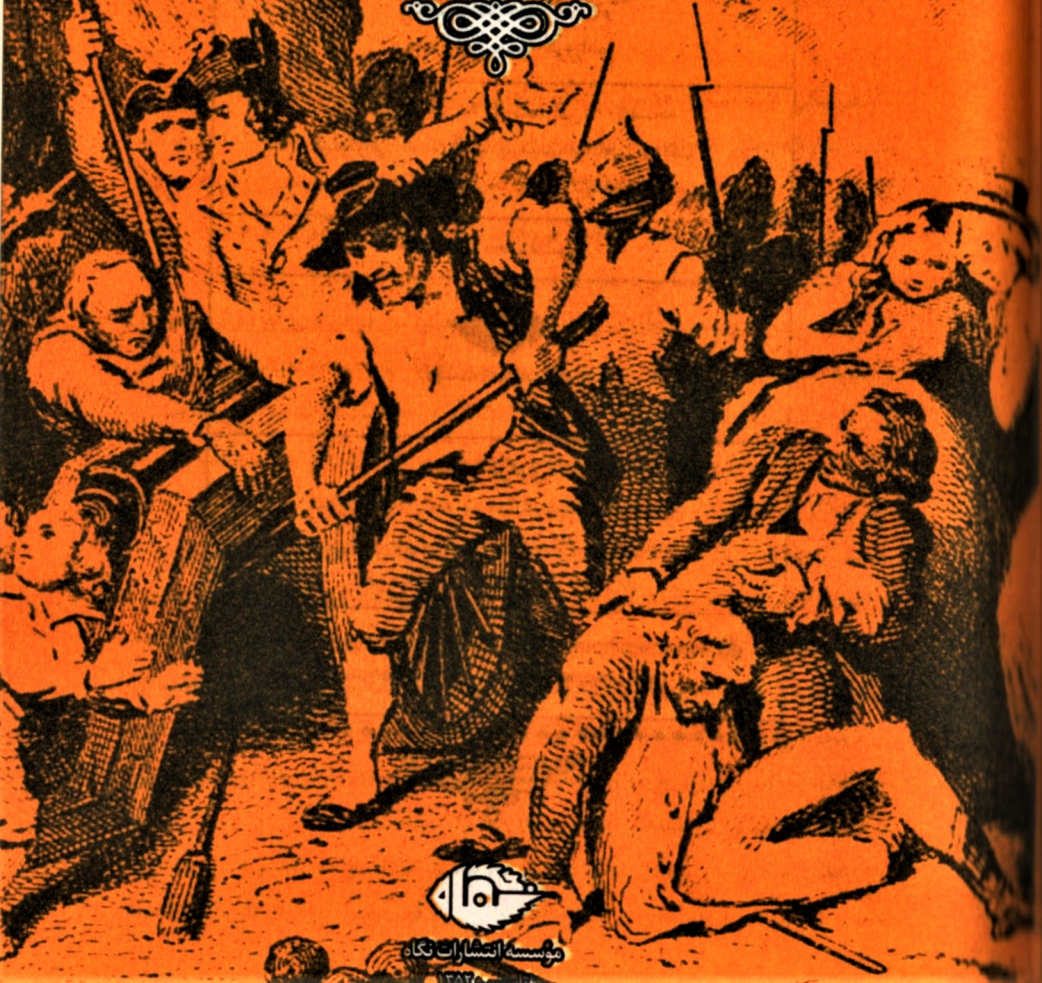




چارلز دیکنز
داستان دو شهر

ابراهیم یونسی



مؤسسه انتشارات نگاه

۱۳۸۱

سخنی چند درباره نویسنده

در یکی از نخستین فصول بلیک هاوس چنین آمده است: «این هم حقیقتی است تلخ که حتی اشخاص بزرگ نیز اقوام تنگدست دارند.» و حقیقت این است که این مرد بزرگ نیز جز اقوام تهیدست چیزی در جهان نداشت، آن هم در روزگاری که برخلاف عصر حاضر موقعیت اجتماعی خانواده و سوابق آن تعیین‌کننده وضع اجتماعی طفل بود.

پدرش در اتاق خدمتگاران یکی از خانواده‌های بزرگ آن روز پرورش یافت، و شاید همین امر است که دیکنز را نسبت به طبقه اشراف که هیئت حاکمه آن روز از میانشان برمی‌خاست و همچنین نسبت به حمایتشان بدبین می‌سازد.

پدر بزرگش، ویلیام دیکنز، فراش بود و پس از ازدواج با الیزابت پال، خدمتگار لیدی «بلند فورد»، در «کروهال» به پیشکاری «جان کرو» رسید که از چستر به وکالت پارلمان انتخاب شده بود. این زوج دو پسر داشتند به نام ویلیام و جان که در سال فوت پدر (۱۷۸۵) دیده به جهان گشود. بیوه ویلیام دیکنز سی و پنج سال در گروهال در خدمت خانواده بود. در سال ۱۸۲۰ که به سن تقاعد رسید، در منزلی واقع در اکسفورد استریت مسکن گزید؛ در اینجا کودکان اغلب از او دیدن می‌کردند و او نیز قصه‌های دلکشی را برایشان نقل می‌کرد - یکی از این کودکان، نوه‌اش چارلز بود که بعدها خاطره این عاقله زن را در بلیک هاوس، در قیافه خانم رانسول، خانه‌دار چسنی ولد جاوید ساخت.

خانواده کرو به پسران خانم دیکنز علاقه‌مند بودند و به تعلیم و تربیتشان همت گماشتند، و سرانجام ویلیام را در جایی به کارگماردند و از طریق دوست

خود، آقای کانینگ شغلی در کاربردازی بحریه برای جان دست و پا کردند، و بدینسان جان دیکنز با درآمد سالیانه‌ای به مبلغ ۷۰ لیره به خدمت حکومت درآمد. در همان سال که جان دیکنز به خدمت دولت درآمد، (۱۸۰۵) جوان دیگری به نام «تامس کالیفورد بارو» با استفاده از نفوذ پدرش چارلز بارو که ناظر مالی اداره کاربردازی بود در همان اداره به کار اشتغال ورزید. جان و کالیفورد با هم دوست شدند و جان دیکنز از طریق او به خانواده بارو معرفی شد و با مرور زمان دل در گرو عشق خواهر دوست خود، الیزابت، بست و در ۱۸۰۹ با وی ازدواج نمود. از ظواهر امر چنین برمی آید که خانواده بارو به اتکای وابستگی دوری که با «سرجان بارو»ی معروف داشتند این وصلت را به دیده موافق نمی نگریستند و وصلت با پسرکلفت را دون شأن خویش می دانستند و از همین جاست که سالها بعد هنگامی که چارلز دیکنز ازدواج خویش را به اطلاع این دایی رسانید نامبرده در جواب اظهار تأسف کرد از اینکه وابستگی های خانوادگی مانع از آن است که عروس و داماد را در خانه خویش بپذیرد.

جان دیکنز هنگامی که در «لندپرت» با الیزابت ازدواج کرد سالیانه ۲۰۰ لیره درآمد داشت. این دو، صاحب دو فرزند شدند: دختری به نام فانی (۱۸۱۰) و پسری به نام چارلز (۱۸۱۲)، که هر دو در کلیسای «سنت مری» پرت سی، غسل تعمید یافتند.

دریاره جان دیکنز و احوال شخصی او گزارش جامع و دقیقی در دست نیست؛ از لحاظ درآمد و وضعیت بد نبود: گیر و گرفت کار را در خمیر و سرشت خود او باید جستجو نمود. یکی از زنان دوست خانواده از او به عنوان آدم «خوش پزی» یاد می کند که خوب می پوشید و همیشه به خاتم هایی که از زنجیر ساعتش آویخته بود ور می رفت. چارلز بعدها، به لحنی بسیار محبت آمیز، لحنی که هرگز شامل مادرش نشد، از وی سخن می دارد، ولی اغلب از دست ناراحتی ها و گرفتاری های مالی او می نالد - زیرا جان دیکنز به ظاهر آدمی است بی مسلک که در مسائل مالی درک و شعور چندانی ندارد، اما بدیهی است با تصویری هم که تحت نام آقای «میکابر» در «دیوید کاپرفیلد» از وی به دست داده شده است کاملاً منطبق نیست چون به جرأت می توان ادعا کرد که جان دیکنز همه معایب آقای میکابر را نداشت و مانند پدر «نل» در Old Curiosity Shop آدمی قمارباز

نمود، بیشتر پولش را صرف خرید مشروبات گرانیقیمت می نمود، و قضیه ای هم که او را به زندان «پرت سی» افکند بدیهی بود که به یک مشروب فروش داشت، هرچند ماهیت این امر به درستی معلوم نیست. به هر حال، لحظه ای در زندگی چارلز وجود نداشت که در خانواده صحبت گرفتاری و ناراحتی مالی نباشد و لحظه ای نبود که به آینده خویش امیدوار باشد، و شاید یاد همین روزها بود که بعدها او را بر آن داشت که به هر قیمت که هست آینده محکم و قابل اعتمادی برای خود تأمین کند.

کارمندان کاربردازی بحریه محل و مأوای ثابت و معینی نداشتند و همیشه در معرض نقل و انتقال بودند. در سال ۱۸۱۴ جان دیکنز به سامرست هاوس منتقل شد و با زن و فرزندان خویش در خانه شماره ۱۰ خیابان نوفوک در حوالی بیمارستان میدل اسکس مسکن گزید. در ۱۸۱۷ به چاتهام انتقال یافت و در محلی موسوم به شماره ۱۱ «اردنانس»، بین چاتهام و روجستر اقامت گزید و تا سال ۱۸۲۱ در آنجا ماند.

خانم آلن خواهر بیوه خانم دیکنز با آنان می زیست و در مخارج خانه شرکت می نمود اما این خانم در حوالی سال ۱۸۲۱ با یکی از جراحان بیمارستان، به نام «لامرت» که تصور می رود همان دکتر «سلامری» باشد که در نامه های پیک وریک از او یاد شده است، ازدواج کرد. این ماجرا طبعاً درآمد خانواده را تقلیل داد و آقای دیکنز ناگزیر گردید با زن و پنج فرزندش به ساختمان محقرتری نقل مکان کند.

زمانی که چارلز هشت ساله بود درآمد سالانه خانواده در حدود ۳۵۰ لیره یا مبلغی معادل ۷۰۰ لیره امروز بود. چارلز و خواهرش فانی در چاتهام به مدرسه می رفتند، پرستارشان مری ولر^۱ می گوید که چارلز کرم کتاب بود و در اوقات فراغتی که داشت آتی کتاب را از دست نمی نهاد. در همین اوان، جان دیکنز به رغم بی پولی و گرفتاری مالی که داشت چند مجلد کتاب ارزانیقیمت خرید، از آن جمله رودریک راندم، پرگراین پیکل، همفری کلینکر، تام جونز، کشیش ویکفیلد، رابینسن کروزونه، هزار و یک شب و... دون کیشوت. اما باید گفت که

ترجمه اسمولت^۱ از ژیل بلاس بود که در دنیای داستان‌های پیکارسک^۲ را به روی دیکنز گشود. دیکنز داستان دوستی خویش را با این میهمانان عزیز در یکی از بخش‌های دیوید کاپرفیلد به تفصیل شرح می‌دهد و می‌گوید: «این دوستان تخیل و امیدم را در قلمروی ورای زمانی و مکانی که در آن می‌زیستم زنده نگه می‌داشتند، اینان در این دوران سختی مایه تسکین و تسلاهی خاطریم بودند... به مدت یک هفته تمام خویشتن را تام‌جونز می‌پنداشتم و خاطره رودریک راندم به مدت یک ماه تمام لاینقطع ذهنم را به خود مشغول می‌داشت.» بعدها نیز هر وقت به این کتاب‌ها می‌اندیشید، صحنه جالبی در پیش روی دیده باطنش جان می‌گرفت و برمی‌خاست - صحنه‌ای از بعد از ظهری تابستانی: «کودکان دیگر در حیاط کلیسا بازی می‌کردند و من روی تخت‌خوابم نشسته بودم و می‌خواندم، تو گویی تا ابد خواهم خواند...» و همین خواندن‌ها بود که در دنیای بیکرانی از ماجرا و تخیل را به روی این کودک حساس گشود.

در این روزگار اغلب با کشتی کارپردازی بحریه بین مدوی^۳ و شیرنس^۴ سفر می‌کرد، این همان کشتی محکومینی است که در آرزوهای بزرگ از آن سخن می‌دارد. از بهترین خاطرات این ایام، مدرسه ویلیام جایلز است که شاگردان آن از برادران و خواهران جایلز و کودکان تعدادی از صاحب‌منصبان بحریه تشکیل می‌شد. جایلز که از معلمان درس خوانده و اکسفورد دیده بود به زودی با استعدادهای این کودک آشنا شد و با علاقه بسیار به تقویتشان همت گماشت و خاصه غنا و لطف و خلوص زبان گلداسمیت را به وی خاطر نشان ساخت، و هنگامی که در سال ۱۸۲۳ از وی جدا شد یک دوره از مجلدات مجله «Bee» زنبور» حاوی مقالات گلداسمیت را به عنوان یادگاری به او هدیه کرد، و شاید همین مقالات بود که بعدها دیکنز را به نگارش مطالب متنوعی از قبیل «ساعت آقای همفری» و «صحبت‌های خانگی» تشویق نمود. اغلب می‌گفت که این «زنبورها» گذشته را به یاد او می‌آورده و موجب می‌شده‌اند با خود بیندیشد که

1. Smollet

۲. رجوع شود به مقدمه کتاب «فتنه‌های بیدار» از جی. ب. پرستلی.

3. Medway

4. Sheerness

آیا روزی هم فراخواهد رسید که او نیز زنبورانی ساخته و پرداخته فکر خویش را به پرواز درآورد و صدایشان را به گوش جهانیان برساند؟

باری، در زمستان ۱۸۲۲ - ۲۳ جان دیکنز مجدداً با همان حقوق به سامرست هاوز منتقل شد؛ پیش از عزیمت به محل مأموریت جدید با آقای جایلز قرار گذاشت که چارلز کما فی‌السابق در نزد او بماند و به تحصیل ادامه دهد... طی اقامت در چاتهام، چارلز همچنان که سرشت هر پسر بچه‌ای است با کلیه سوراخ سنبه‌های روچستر آشنا شد و به هر کنج و گوشه آن سرکشید و همین امر بر زندگی بعد او قویاً اثر گذاشت، چه همان گونه که می‌بینیم روچستر نخستین محلی است که در نخستین فصول پیک ویک از آن نام می‌برد و در آخرین فصول راز ادوین درود که اثر ناتمام او است از آن یاد می‌کند.

به هر حال، خانواده جان دیکنز به لندن آمد و در حوالی شهر در خانه شماره ۱۶ خیابان بایهام، کامدن تاون، اقامت گزید. جیمز لامرت نیز که در ارتش نام‌نویسی کرده و منتظر ارجاع شغل بود با آنان به لندن آمد - همچنین کلفتی که از نوانخانه گرفته بودند و بعدها در Old Curiosity Shop نام مارشونیس به خود گرفت.

چارلز در ۱۸۲۳ مدرسه جایلز را ترک گفت و به خانه واقع در خیابان بایهام آمد: در اینجا آینده شومی در انتظارش بود؛ دیگر از درس و درس خواندن خبری نبود، ناگزیر بود در انجام کارهای خانه کمک کند، کفش‌ها را واکس و لباس‌ها را برس بزند. امید داشت باز به مدرسه برود، ولی به نظر می‌رسید کسی را پروای او نیست و کسی حاضر نیست مخارج تحصیلش را بپردازد...

در اینجا نیز با تمام سوراخ سنبه‌های محل آشنا شد و تمام این حوالی و حدود را در آثار بعدی خویش منعکس ساخت: باب‌کراچیت^۱ در کامدن تاون می‌زیست: جیمیما اوآنز^۲ و تامی تریدلز با آقای میکابر در همین محل زندگی می‌کردند...

جیمز لامرت اغلب او را با قایق به این سو و آن سو می‌برد و چارلز از این مسافرت‌ها لذت وافر بهره برمی‌گرفت، اما فقری که بر خانواده سایه افکنده بود

1. Bob Crotchit

2. Jemima Evans

این خوشی‌ها را پاک منقص می‌ساخت. در ۱۸۲۳ خانم دیکنز که می‌خواست از راه باز کردن مدرسه‌ای «پولدار» شود خانه‌ای در خیابان «گاور» اجاره کرد و پلاک برنجینی بر سردر آن نصب کرد: «مؤسسه تربیتی خانم دیکنز» که همان مدرسه دخترانه‌ای است که خانم میکابر تأسیس کرد که نه کسی در آن نامی نوشت و نه پولی از آن عاید شد. وضع مالی خانواده چنان به وخامت گرایید که حتی کتابخانه گرامی نیز از اثرات آن برکنار نماند، و چارلز کوچولو هر روز چیزی را زیر بغل می‌زد و نزد «گروگیر» می‌برد و درازا آن چیزی می‌گرفت و برای شاگرد مغازه اسم و ضمیر لاتینی صرف می‌کرد. سرانجام بدی وضع خانواده به درجه‌ای رسید که هرآن احتمال می‌رفت جان دیکنز به زندان بدهکاران بیفتد. در این حال بود که سر و کله جیمز لامرت، با پیشنهاد کار برای چارلز، پیدا شد. جیمز لامرت از خدمت نظام چشم پوشیده و با شرکت برادرش کارخانه واکس سازی وارنر^۱ را اداره می‌کرد. وقتی که گفت حاضر است در ازا هفتگی شش یا هفت شیلینگ چارلز را به کارگمارد خانم دیکنز از خوشحالی سر از پا نشناخت و پیشنهاد را قاپید و حتی جان دیکنز نیز که مشتاق بود چارلز به تحصیل ادامه دهد وضع را به حدی دشوار یافت که ناگزیر بر رغم تمایل خویش موافقت کرد. وارد آمدن این ضربه مقارن با دوازدهمین سالروز تولد چارلز بود (۱۸۲۴). آن روزها کودکان بسیاری در کارگاه‌ها کار می‌کردند و شاید جیمز لامرت نیز در طرح این پیشنهاد نظر سویی نداشت و می‌خواست به این وسیله به خانواده چارلز کمک کند، و حتی وعده می‌داد که وسایلی فراهم خواهد ساخت که چارلز ضمن کار بتواند به تحصیلات خود ادامه دهد. ولی این واقعه برای چارلز که با استعدادهای خویش آشنا بود، ضربه‌ای مهلک و مرگبار بود. می‌گوید احساس می‌کرد که همه او را از خود رانده و طرد کرده‌اند، و بدتر از هر چیز این بود که می‌دید پدر و مادرش خوشحالتند از اینکه او را از سر باز کرده و به بدبختی و بیچارگی افکنده‌اند و می‌افزاید که حتی اگر مدرسه متوسطه را هم گذرانده و در مسابقه ورود به کمبریج توفیق حاصل کرده بودم این قدر ابراز شادی و خوشحالی نمی‌کردند! یاد این ایام تا آخرین دم حیات با دیکنز بود:

«غم و درد و خفت ناشی از این وضع آنچنان با سرشتم عجین شده است که حتی اکنون هم که در اوج شهرت هستم و در منتهای راحت زندگی می‌کنم اغلب مواقعی که در خود فرو می‌روم فراموش می‌کنم که زن و فرزندان عزیز دارم، یا اینکه به مردی رسیده‌ام — اغلب افکارم آواره می‌شود و سر به جانب آن روزگار تیره و غمبار می‌نهد.»

دو هفته پس از اینکه چارلز خردسال به مزدوری رفت ضربه‌ای که خانواده مدت‌ها انتظارش را می‌کشید فرود آمد و جان دیکنز به خاطر چهل لیره بدهی که داشت به زندان «مارشال سی» افتاد. مایملکش جمعاً به ده لیره ارزیابی شد و چارلز در حالی که لباس‌های پدر را بر دوش و ساعت او را در جیب داشت به نزد مقومی در حوالی «اوبلیسک» رفت تا آنها را تقویم کند. خانم دیکنز مدتی کوشید تا با گرو گذاشتن سنجاق سینه یا قاشق نقره‌ای که باقی مانده بود، خانواده را اداره کند، اما سرانجام ترک مقاومت گفت و به اتفاق کودکان به زندان رفت و در جوار شوهرش مسکن گزید. خدمتگاری که با آنها به زندان رفته بود، می‌گوید که اتافی دم در زندان داشتند و وضع کودکان در زندان به مراتب بهتر از روزگار آراهی آقای دیکنز بود.

اما چارلز در این سفر با آنان همراه نبود. او همچنان در کارخانه واکس سازی در ازا روزی یک شیلینگ مزد کار می‌کرد، و در لیتل کالج استریت، کامدن تاون، در خانه زنی به نام خانم رویلانسی^۱ اقامت داشت که تصویری از او را تحت نام خانم پیپچین^۲ در کتاب «دامبی و پسر» به دست می‌دهد. صبحانه و شام را در زندان می‌خورد و ناهار را در قهوه‌خانه‌ای در حوالی محل کار صرف می‌کرد و مواقعی که پولی نداشت به کاونت گاردن می‌رفت و به خوراکی‌ها خیره می‌شد. یکشنبه‌ها می‌رفت و خواهرش فانی را که در آکادمی سلطنتی موسیقی بود برمی‌داشت و به زندان می‌برد. پس از مدتی با موافقت پدر کامدن تاون را ترک گفت و در «لانت استریت» منزل کرد. ظاهراً بیش از شش یا هفت ماه در این محل نماند اما همین مدت کوتاه سرشار از تجربه بود.

در همین ایام، در همین محل، در جنوب رودخانه تایمز کودک دیگری به